

امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین

<?xml encoding="UTF-8?">

چکیده

فریضه امر به معروف و نهی از منکر تنها در تذکرات افراد عادی نسبت به بعضی گناهان جزئی خلاصه نمی شود، بلکه قیام بر ضد حکومت ستمگر و تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی جامعه و تشکیل حکومتی بر اساس حق و قرآن نیز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. هرگاه در جامعه ای این فریضه مهم اجرا نشود و افراد در قبال پیاده شدن این امر خطیر احساس مسئولیت نکنند، مرگ آن جامعه حتمی خواهد بود. پس از رحلت پیامبر (ص)، به این تکلیف مهم آن چنان که شایسته بود عمل نشد و در نتیجه دین به ضعف گرایید و فاسقان و فاجران بر اوضاع مسلط شدند. در چنین شرایطی امام حسین (ع) برای برپایی این عنصر اساسی دست به قیام زد. پرسش اصلی این مقاله نقش امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین (ع) است و رویکرد آن توصیفی - تحلیلی و تاریخی است. جایگاه و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر، نقش آن در نهضت عاشورا، چیستی اصلاح و اهداف اصلاحی امام حسین (ع) و موقعیت و زمان قیام اصلاحی از مباحث ارائه شده است.

کلیده واژه ها: امر به معروف، نهی از منکر، نهضت امام حسین (ع)، اصلاح

مقدمه

امر به معروف و نهی از منکر، پیشینه ای به قدمت تاریخ حیات انسان دارد. نخستین انسان دعوت کننده به نیکی، آدم بود و پس از وی نیز پیام آوران وحی و پیروان آنان در انجام این وظیفه مهم تلاش کرده اند. حضور این رادمردان در صحنه تحولات اجتماعی به اندازه ای چشمگیر است که می توان گفت همه حرکت های اصلاحی و دگرگونیهای سازنده در جوامع بشری در پرتو امر به معروف و نهی از منکر آنان تحقق یافته است. اسلام نیز از پیروان خود می خواهد که خود را در برابر جامعه متعهد بدانند و در صورت مشاهده ستم و گناه سکوت نکنند، بلکه همواره دیگران را به خوبی ها امر کنند و از بدی ها باز دارند. تاکیدهای مکرر قرآن کریم، در خصوص امر به معروف و نهی از منکر بیانگر اهمیتی است که اسلام برای سالم سازی محیط اجتماع و مبارزه با عوامل فساد و گناه قائل شده است. اهمیت فریضه امر به معروف و نهی از منکر تا بدانجاست که سایر فرایض و دستورهای اسلامی در پرتو اجرای آن، بر پا داشته می شود و جامعه اسلامی محقق می گردد؛ از این رو هرگاه در جامعه ای این فریضه مهم به اجرا گذاشته نشود و افراد در قبال پیاده شدن این امر خطیر احساس مسئولیت نکنند مرگ آن جامعه حتمی خواهد بود. قیام امام حسین (ع) نیز برای اجرای این دو فریضه الهی بود. در این مقاله به بررسی نقش امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا می پردازیم.

جایگاه و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم اولین وظیفه همه انبیا را امر به معروف و نهی از منکر می داند و می فرماید:

«ما در میان هر امتی، پیامبری را مبعوث کردیم که مهم ترین وظیفه آنان دو چیز بود: یکی امر به یکتاپرستی که بزرگ ترین معروفهاست (ان اعبدوالله)، و دوم نهی از اطاعت طاغوتها که بزرگ ترین منکرهاست (اجتنبوا الطاغوت).

در سوره اعراف نیز می خوانیم: «پیامبر اسلام که نام و نشان در تورات و انجیل آمده، اولین وظیفه اش امر به معروف و نهی از منکر است.»

از دیدگاه اسلام، هیچ عملی نمی تواند با دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر، برابری کند و امت اسلامی، مادامی بهترین امتهاست که به این دو واجب شرعی عمل کند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله

شما بهترین امتی بودید که پدید آمدید - از این جهت که - امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید. در آیه شریفه، امر به معروف و نهی از منکر در کنار ایمان به خدا قرار گرفته و این نشانه اهمیت و عظمت

این دو فریضه بزرگ الهی و بیانگر این است که این دو واجب، ضامن گسترش ایمان در میان جامعه بشری هستند و با به اجرا در نیامدن این دو فریضه ریشه ایمان در دلها سست می گردد و پایه های آن فرو می ریزد. در اهمیت و نقش امر به معروف و نهی از منکر در پیشبرد اهداف تربیتی اسلام، همین بس که قرآن کریم آن دو را از مهم ترین آرمانهای تشکیل دهندگان حکومت اسلامی معرفی کرده، می فرماید:

الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور همان کسانی که هرگاه در زمین به آنان قدرت بخشیدیم نماز را برپا می دارند، و زکات می دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و پایان همه کارها از آن خداست.

و نیز مؤمنان را یار و یاور یکدیگر می داند که همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند. از این رو می فرماید: والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر

مردان مؤمن و زنان مومن دوستان یکدیگرند و به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند.

در نگاه معصومان نیز امر به معروف و نهی از منکر از مهم ترین برنامه هایی است که خداوند انجام آن را از پیامبرانش خواسته است و کسی که به انجام این برنامه های الهی همت گمارد، در واقع همگام با انبیای الهی به اجرای رسالت عظیم آنان پرداخته و به تعبیر رسول خدا، خلیفه خدا و رسولش خواهد شد:

مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ

کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند در زمین و جانشین رسول خداست.

حضرت علی (ع) امر به معروف و نهی از منکر را از همه نیکی ها حتی از جهاد، به مراتب برتر و مهم تر شمرده، می فرماید:

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهُ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ

تمام کارهای نیک و (حتی) جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، جز به قطره ای در برابر دریای بی کران نمی مانند.

شاید سر برتری امر به معروف و نهی از منکر بر سایر عبادات و نیکی ها در این باشد که قوام و استواری و استمرار همه خوبی ها در گرو برپایی این دو فریضه بزرگ است. علاوه بر اینکه «جهاد»، مبارزه با مفسد و موانع خارجی

است، فرد و جامعه وقتی می تواند در نبرد با دشمن خارجی به موفقیت نایل شود که موانع و مفاسد داخلی را در پرتو امر به معروف و نهی از منکر ریشه کن کرده باشد.

امر به معروف و نهی از منکر، نقش ارزنده ای در اجرای احکام و حدود الهی دارد و پشتوانه محکمی برای تثبیت ارزش ها و ریشه کنی مفاسد اجتماعی است. تجربه نشان می دهد که در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام، هرگاه مسلمانان نسبت به هم احساس مسئولیت می کردند و یکدیگر را به اعمال شایسته دعوت نموده، از بدیها باز می داشتند، دیگر دستورات الهی نیز ارزش واقعی خود را در متن جامعه پیدا می کرد و گناه در جامعه کمتر رخ می نمود. به عکس هر گاه امر به معروف و نهی از منکر به صورت دو ارزش فراموش شده در می آمد و مورد غفلت یا کم توجهی قرار می گرفت، دیگر احکام الهی اسلام از قبیل نماز، روزه، زکات، حج نیز هر روز کم رنگ تر و بی فروغ تر می گشت. حضرت علی (ع) در این باره می فرماید:

قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ

قوام و جوهره وجودی شریعت امر به معروف و نهی از منکر است.

امام باقر (ع) نیز می فرماید:

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جُ الصَّلَاحِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ، بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ...

همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه صالحان است. فریضه بزرگی است که در پرتو آن واجبات دیگر، اقامه می شود، راهها ایمن، درآمدها حلال، مظالم به صاحبان اصلی مسترد، زمین آباد، حق از دشمنان باز پس گرفته می شود و امر (حکومت) تحکیم می یابد.

بر اساس این سخن ارزنده امام (ع)، به طور کلی بر پایی واجبات در گرو انجام فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است و ترک آن موجب فراگیر شدن عذاب و خشم الهی نسبت به تمامی مردم خوب و بد می گردد و تحقق بعضی از امور و موضوعات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز منوط به اجرای امر به معروف و نهی از منکر است.

همچنین از این روایت استفاده می شود، دایره گسترش این دو فریضه بزرگ اسلامی همه اصلاحات اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی را در برمی گیرد و نه بخشی از مسائل عبادی.

امام باقر (ع) پنج اثر ارزنده این دو واجب الهی را چنین بر می شمرد:

1 - انجام واجبات: امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیله آن دیگر واجبات (الهی) بر پا می شود.

2 - عدالت اجتماعی: (امر به معروف و نهی از منکر) با برگرداندن مظالم و ستیز با ستمگر همراه است.

3 - سازندگی: به وسیله امر به معروف و نهی از منکر زمین (کشور) آباد می شود.

4 - استواری نظام: به وسیله امر به معروف و نهی از منکر، حکومت، استوار می گردد.

5 - امنیت: به وسیله آن، راهها امن می گردد... و از دشمنان، انتقام گرفته می شود.

آری، به دلیل همین ارزش و اهمیت است که فقهای بزرگوار اسلام به امر به معروف و نهی از منکر عنایت ویژه ای مبذول داشته، آن دو را جزو ابواب مهم فقهی آورده و وجوبشان را به وسیله ادله چهار گانه (کتاب سنت، اجماع، و عقل) به اثبات رسانده اند.

همچنین بر آنچه ذکر شد، این نکته را نیز باید افزود که امر به معروف و نهی از منکر جزو ضروریات دین مقدس

اسلام هستند و هرگاه کسی از روی علم و عمد آن دو را منکر شود، کافر محسوب می گردد که این، خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این دوفریضه الهی است.

عامل امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا

انقلاب آگاهانه می تواند ماهیتهای مختلفی داشته باشد؛ زیرا پدیده های اجتماعی می توانند در آن واحد چند ماهیتی باشند. در نهضت امام حسین (ع) نیز عوامل زیادی مؤثر است که سبب شده است این نهضت، یک نهضتی چند ماهیتی باشد. مثلاً یک نهضت می تواند ماهیت عکس العملی یا ماهیت آغازگری داشته باشد. ماهیت عکس العملی نیز می تواند یک عکس العمل منفی در مقابل یک جریان باشد یا یک عکس العمل مثبت باشد در مقابل جریان دیگر، همه اینها در نهضت امام حسین (ع) وجود دارد. این است که این نهضت یک نهضت چند ماهیتی شده است.

در نهضت حسینی یک جا سخن از بیعت خواستن از امام حسین (ع) و امتناع امام از بیعت کردن است، و در جای دیگر، دعوت مردم کوفه و پذیرفتن امام؛ از طرف دیگر امام به طور کلی و بدون توجه به مسئله بیعت و دعوت مردم کوفه، از اوضاع زمان و وضع حکومت وقت انتقاد می کند و شیوع فساد را متذکر می شود، تغییر ماهیت اسلام را یادآوری می کند، حلال شدن حرامها و حرام شدن حلالها را بیان می نماید، و آن وقت می فرماید: «وظیفه یک مسلمان این است که در مقابل چنین حوادثی ساکت نباشد.»

حقیقت این است که همه این عوامل وجود داشته و امام در مقابل همه این عوامل عکس العمل نشان داده است. پاره ای از عملها و عکس العملهای امام، بر اساس امتناع از بیعت است، و پاره ای از تصمیمات امام، مبنای دعوت مردم کوفه و پاره ای نیز بر اساس مبارزه با منکرات و فسادهایی بوده که در آن زمان وجود داشته است. همه این عناصر، درحادثه کربلا - که مجموعه ای است از عکس العمل ها و تصمیماتی که از طرف وجود مقدس اباعبدالله (ع) اتخاذ شده - دخالت داشته است. ولی موضوع این مقاله، بررسی عامل امر به معروف و نهی از منکر به عنوان عامل اصلی و اساسی قیام امام حسین (ع) است.

درقرآن کریم وروایات اسلامی در اهمیت این دوفریضه و نقش اصلاحی آنها و زیانها و مفسد ترک آن دو تکلیف، بسیار سخن گفته شده است و به عنوان «برترین فریضه» به شمار آمده که فرایض و احکام الهی دیگر، در سایه امر به معروف و نهی از منکر، قوام و استواری می یابد. در صدر اسلام پس از رحلت پیامبر (ص)، به این تکلیف مهم آن چنان که شایسته بود عمل نشد و مردم به دلیل ترس یا طمع، از تذکرات زبانی و اقدامهای عملی در این راه، کوتاهی کردند و در نتیجه، دین به ضعف گرایید و فاسقان مسلط شدند.

امام حسین (ع) در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش، به این عنصر مهم اشاره می فرماید و آن را از اهداف قیام خود می شمارد. امام (ع) قبل از حرکت از مدینه وصیتنامه ای نوشت و آن را به بردارش محمد بن حنفیه سپرد که در آن موقع دستش معیوب بود و قدرت بر جهاد نداشت در آن وصیتنامه چنین آمده است: **إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع).**

مراحل امر و نهی

یکی از درسهای نهفته در این سخن، آن است که فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تنها در تذکرات افراد عادی

نسبت به بعضی از گناهان جزئی خلاصه نمی شود، بلکه قیام برضد حکومت ستمگر و تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی جامعه و تشکیل حکومتی بر اساس حق و قرآن نیز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است، آن گونه که امام حسین (ع)، حماسه عاشورایی خود را عبارت از همان دانست. از این رو فرمود:

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

البته اولین مرحله این فریضه آن است که انسان در درون، دوستدار خوبیها و معروفها باشد و از منکرات و مفسد و گناهان بیزاری بجوید. این محبت و نفرت قلبی، به زبان هم جاری می شود و در عمل هم تجلی می یابد. علاقه و انکار قلبی سالار شهیدان به هنگام وداع با قبر رسول خدا (ص) چنین ابراز شده است:

اللَّهُمَّ وَ اتَى أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ اكْرَهُ الْمُنْكَرَ

خدایا من معروف را دوست می دارم و منکر را بد می دانم.

در مرحله دیگر، به امر به معروف و نهی از منکر زبانی می پردازد. آن حضرت در بیان هایی صریح، حکومت بنی امیه را منکری می داند که باید با آن مبارزه کرد. یزید را نیز مردی شرابخوار و فاسق و جنایتکار می داند و پیروان او را ملازمان شیطان و واگذارندگان «طاعت خدا» می شمارد و حکومت اموی را حرام کننده حلال و حلال کننده حرام معرفی می کند که بدعتها را زنده و سنتها را میرانده اند. از آنجا که نهی از منکر زبانی نیز دیگر اثری در تغییر اوضاع ندارد. شوریدن بر ضد او را به عنوان سومین مرحله نهی از منکر، وظیفه خود میدانند. با این مبنای دینی است که امام، بیعت با یزید را رد می کند و آن را مایه ننگ می داند و حماسه کربلا را پدید می آورد.

این که در زیارتنامه های امام حسین (ع) تأکید مکرر شده: «من شهادت می دهم که تو نماز و زکات را بر پا داشتی و امر به معروف و نهی از منکر کردی»، همه برای تبیین فلسفه قیام اوست تا رنگ مکتبی آن در هیاهوی تبلیغات دشمن کمرنگ نشود و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در آن نهضت مشخص گردد. در زیارت مخصوصه آن حضرت می خوانیم:

«أَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ»

بر همین اساس است که پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از این حماسه، پیوسته نبض پر حرکت جامعه انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی حساس اند و با حضور دائم در میدان امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می سازند؛ چون می دانند که سکوت و عقب نشینی از این جبهه گستاخی و پیشروی دشمنان حق و فساد گستران در جامعه را به دنبال دارد. آنان باور دارند که اگر این فریضه ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده، احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. از این رو حاضرند برای اجرای آن جان خویش را نیز با تاسی از پیشوای آزادگان نثار کنند؛ چرا که امام حسین (ع) با ایراد خطبه ای در مسیر راه کربلا، با اشاره به شرایط پیش آمده و اینکه دنیا دگرگون شده و «معروف»، رخت بر بسته و به حق عمل و از باطل دوری نمی شود، شوق خود را به لقاء خدا و مرگ شرافتمندانه ابراز می کند و زندگی در کنار ستمگران را مایه نکبت می شمارد و چنین شرایطی را زمینه ای مساعد برای قیام می داند.

سکوت در برابر ظلم و بدعت و انحراف، منکری بود که در آن عصر رواج داشت و مردم از ترس جان یابیم خطرهای ضررها یا به طمع دنیا و دریافت زر و سیم، در مقابل آشکارترین منکرات که در بالاترین سطوح انجام می گرفت، اعتراض نمی کردند. قیام کربلا نهی از منکری بود که راه «انتقاد از حکومت جور» و «اعتراض علیه ستم» و قیام بر ضد طاغوت را گشود و از آن پس بسیاری از خون شهدای کربلا الهام گرفتند و مبارزات خود را مبتنی و مستند به نهضت حسینی کردند.

پیامبر اکرم (ص) فرموده بودند: در شرایطی که همه جا را فساد گرفته، حلال خدا حرام، و حرام خدا حلال شده است، بیت المال مسلمین در اختیار افراد ناشایست قرار گرفته و در غیر راه رضای خدا مصرف می شود. هر کس چنین اوضاع و احوالی را ببیند «فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفَعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ» و در صدد دگرگونی آن نباشد، در مقام اعتراض بر نیاید «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ» شایسته است که خدا چنین کسی را به آن جا ببرد که ظالمان، جابران، ستمکاران و تغییر دهندگان دین خدا می روند، و سرنوشت مشترک با آنها داشته باشد.

امام حسین (ع) نیز در کربلا در سخنانی خطاب به یاران خویش اهمیت این مطلب را چنین بیان فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

از مجموع این سخنان چنین به دست می آید که «امر به معروف و نهی از منکر» «اصلاح امت اسلامی از تباهی ها و بر پا داشتن سیره و روش پیامبر (ص) و علی (ع)»، «حاکمیت امام راستین»، ارکان اصلی نهضت عاشورا را تشکیل می داد، اما بدون شک شاخصه نهضت حسینی عامل امر به معروف و نهی از منکر است و به سبب همین عامل، این نهضت شایستگی پیدا کرده است که برای همیشه زنده بماند و برای همیشه یادآوری شود و آموزنده باشد. آموزندگی بیشتر امر به معروف و نهی از منکر بدان دلیل است که نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت؛ یعنی اگر دعوتی از امام نمی شد، و تقاضای بیعت از او نمی کردند، بازهم حسین بن علی (ع) به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر قیام می کرد. زیرا فساد دستگاه خلافت و خروج آن از نظام اسلام بر همگان آشکار شده بود.

از جمله سخنان امام حسین (ع) که گویای اهداف والای اوست، هدف اصلی را امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه می داند و چنین بیان می فرماید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمِّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ لِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

آن حضرت در نامه خود به بزرگان بصره نیز نوشت: «...إِنَّا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ».

چیستی اصلاح

اصلاح به معنای سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی در آوردن است. اصلاح در مقابل افساد است. افساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن؛ اصلاح و افساد دو صفت متقابل و متضاد هستند. شهید مطهری می فرماید:

«افساد و اصلاح از زوجهای متضاد قرآن است. زوجهای متضاد یعنی واژه های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می شوند؛ از قبیل توحید و شرک، ایمان و کفر، ... و غیره. برخی از این زوجهای متضاد از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می شوند که یکی باید نفی و طرد شود تا دیگری جامه تحقق بپوشد، اصلاح و افساد از این قبیل است.»

واژه اصلاح نیز در مقابل افساد است. افساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن، در مقابل اصلاح که به معنی سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی در آوردن است.

مانند: «الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» و نیز: «وَاللَّهُ يُعَلِّمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» چنان که مصلحان را در مقابل مفسدان قرار داده و می فرماید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ

از این رو، مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

«فساد عبارت است از تغییر دادن هرچیزی از آنچه طبع اصلی آن اقتضا دارد و اصلاح، باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصلیش تا آنچه خیر و فایده در خور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آنکه به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد.»

البته با توجه به مفهوم وسیع «فساد» که هر گونه «خروج از حد اعتدال» را شامل می شود، این وسعت کاملاً قابل درک است و این معنای وسیع قابل تقسیم به حوزه های مختلف است؛ مثلاً هر گونه سوء استفاده از موقعیت یا قدرت اجتماعی از سوی کارگزاران حکومتی فساد سیاسی است، و هر گونه ارتشاء و اختلاس و احتکار و تقلب در اموال عمومی، فساد اقتصادی است. در بیشتر جوامع، زمینه فساد از نظر اقتصادی فقر است و از نظر سیاسی حکومت استبدادی است و از نظر اجتماعی و فرهنگی، تقلید از دیگران و نادیده گرفتن ارزشهای اصیل آن جامعه است، و قرآن کریم آمده تا زمینه ها، بسترها و خاستگاه های بروز و تکثیر فساد را در همه ابعاد از بین ببرد. هر قدر دامنه فساد وسیع تر باشد، اصلاحات نیز باید دامن گسترتر و فراگیرتر باشد. مفسد پدید آمده گاه جزئی است و با تذکری رفع می شود و گاه عمیق و با اثر تخریبی زیاد. راه اساسی فسادزدایی نیز اقدامهای اصلاحی اساسی برای باز گرداندن حکومت و جامعه به رفتار عادلانه و اجرای دقیق قانون و عمل به کتاب و سنت است. این نوعی حرکت اصلاحگرانه است که امام حسین (ع) نیز در نهضت خویش آن را دنبال می کرد.

حرکت اصلاحی انبیاء

قیام اصلاحی ابا عبدالله الحسین (ع) ریشه در نهضت های اصلاحی انبیا داشت و او وارث خط صلاح و اصلاح پیامبران بود و در این راه جان داد تا مفسد بر چیده شود. این موضوع را از زبان امام خمینی (ره) بشنویم که فرمود:

«تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند، تمام و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه شود... سیدالشهدا (ع) روی همین میزان رفت و خودش و اصحاب و انصار خویش را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود.»

قرآن کریم مهم ترین دلیل بعثت انبیاء را مبارزه با مفسد اجتماعی و استقرار قسط و عدل می داند. تا در جامعه ای اصلاحات صورت نگیرد و عدالت تحقق نپذیرد، عموم مردم توحیدی نخواهند شد. چگونه می توان در جامعه آکنده از مفسد فردی و اجتماعی بدون حرکت اصلاحی اساسی، مردم را تزکیه کرد؟ لذا حضرت موسی (ع) به هنگام رفتن به میقات، به برادرش هارون توصیه می کند که در مسیر اصلاح افراد و جامعه گام بر دارد:

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»

حضرت شعیب نیز هدف خود را اصلاح جامعه می دانست و می فرمود:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»

مفسران گفته اند: دایره این اصلاح عام بوده، شامل اصلاح اموردنیایی و آخرتی می شود و راه و وسیله اصلاح نیز امر به معروف و نهی از منکر و موعظه و نصیحت است؛ زیرا حضرت کار آنها را معروف و صالح نمی دانست و گرنه

از آن نهی نمی کرد. این سخن حضرت شعیب هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند؛ اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی مردم. به گفته مرحوم علامه در المیزان: «حقیقت دعوت انبیاء همانا اصلاح حیات زمینی انسانیت است که خدای تعالی از شعیب حکایت کرده است.» بنابراین انبیا آمدند تا زمین را اصلاح و زمینه رشد و تکامل جامعه را فراهم کنند. چیزی که باعث صلاح زمین است قسط و عدل است و مردم نباید با نقض پیمان و نقض پیمانه این نظام را فاسد کنند: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» البته اگر سرزمینی فاسد شد، خدا باز آن را احیا می کند: «وَأَعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

همه پیامبران با مهم ترین مفساد جامعه خود به مبارزه برخاستند؛ مثلاً حضرت صالح(ع) در زمان خود اسراف و تبذیر که در آن زمان رواج داشت مبارزه کرد:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ»

در زمان حضرت لوط مفساد جنسی (مانند همجنس بازی) رواج داشت آن حضرت با این انحراف مبارزه می کرد: «أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ»

موسی (ع) با سحر مبارزه کرد؛ ابراهیم (ع) با بت پرستی و ستاره پرستی در افتاد و در زمان شعیب (ع) کم فروشی و استثمار اقتصادی از مفساد اجتماعی رایج آن عصر بود، که آن حضرت با آن مبارزه می کرد:

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

در عصر ظهور اسلام همه این مفساد (به اضافه گناهان و مفساد دیگر) یکجا در جامعه جاهلی رواج داشت و رسول اکرم (ص) با زحمات طاقت فرسا به کمک آیات قرآن به مبارزه با آنها قیام کرد و فرمود:

«وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ»

کار پیامبر این بود که:

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»

آیات یاد شده نشان می دهد که پیامبران برای بر پایی قسط و عدل، با همه انحرافات و مفساد جامعه خود مبارزه می کردند. امام حسین (ع) نیز در صدد اصلاح جامعه زمان خویش بر آمد و در آن راه جان خویش را نثار کرد.

اهداف اصلاحی امام حسین (ع)

جامعه ای که از معیارهای اصیل دین و ملاکهای ارزشی فاصله بگیرد، «فساد» در پیکره آن ریشه می دواند و روابط انسانی و ارتباطات اجتماعی و آنچه میان حاکمیت و ملت پیش می آید، دچار انحراف می گردد. گسترش بی بند و باری و رواج ظلم و حیف و میل بیت المال مسلمین و تعرض نسبت به زندگی و مال و جان مسلمانان و نبود امنیت و عدالت، گوشه ای از این «فساد اجتماعی» است.

سیدالشهدا (ع) در سخن معروف خویش به این هدف اصلاحی اشاره کرده است و خروج خویش را با انگیزه «طلب اصلاح در امت پیامبر» معرفی کرده و فرموده است:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي»

در سخن دیگر نیز حرکت خویش را نه بر اساس نزاع قدرت یا سلطه جویی یا دنیاطلبی، بلکه برای آشکار ساختن «معالم دین» و اظهار اصلاح در شهرها و «امنیت یافتن مظلومان» و «عمل به فرایض و سنن و احکام الهی» دانسته است:

«... وَلَکِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ...»

این اصلاحگری، هم شامل شیوه های رفتاری حکومت جائز و مسئولان می شود، هم خصلتها و عملکرد مردم و امت را در بر می گیرد. ترغیبی که امام حسین (ع) در یکی دیگر از خطبه هایش جهت فداکاری و جانبازی دارد، همراه با ترسیمی از اوضاع اجتماعی آن روز است: آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل اجتناب نمی گردد؟ پس در چنین شرایطی باید مؤمن (با مبارزه اش) مشتاق دیدار خدا باشد، چرا که در چنین دوره ای، زندگی مایه ننگ و عسرت، و مرگ موجب سعادت است.

امام امت که قیام خویش را در همین راستا می دانست و با الهام از نهضت عاشورا، بر ضد طغیان طاغوت و مفساد اجتماعی و نابسامانیها قیام کرد، به پیوند این حرکت با قیام عاشورا این چنین اشاره می کند: «سیدالشهداء (ع) وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند حضرت که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند، باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند، هر قدر که می تواند، با چند نفر، با چندین نفر که در مقابل آن لشکر هیچ نبود، لکن تکلیف بود آنجا که باید قیام بکند و خودش را بدهد تا اینکه این ملت را اصلاح کند، تا اینکه این علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد... همه چیزهای خودش را داد برای اسلام. مگر ما، خون ما رنگین تر از خون سیدالشهدا است؟ چرا بترسیم از اینکه خون بدهیم یا اینکه جان بدهیم؟»

اصلاح جامعه از بعد مبانی اعتقادی، خصلتهای اخلاقی، حاکم ساختن معیارهای ارزشی، ترویج فرهنگ دینی و مبارزه با خرافات، بدعتها و ستمها، به نحوی در مفهوم «بدعت ستیزی» و «احیای» می گنجد. امام حسین (ع) نیز بعدی از اصلاح طلبی خویش را احیای کتاب و سنت و زدودن بدعت و جاهلیت از افکار و اعمال مردم بر می شمارد. بنابراین برخی از اصلاحاتی که امام حسین (ع) در پی آن بود موارد زیر است.

1 - احیای دین

یکایک امامان شیعه، رسالت احیای دین را داشته اند و هر یک از مظاهر اسلام را که از یاد می رفته یا تحریف می شده است، در چهره راستین و بی تحریفش می نمایانده اند. حتی درباره امام زمان (ع) نیز تعبیر «محبی شریعت» و از بین برنده «بدعت» به کار رفته است و در دعا از خداوند می خواهیم که به دست آن منجی موعود آنچه را که به دست ظالمان از معالم و نشانه های دین و دینداری از میان رفته و مرده است، زنده سازد: «وَ أَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنَ مَعَالِمِ دِينِكَ». در دعای دیگری، خواستار ظهور آن حضرت و احیای سنتهای پیامبران و تجدید ابعاد از میان رفته دین و احکام تغییر یافته می شویم.

عاشورای حسینی، برنامه ای احیاگرانه نسبت به دین و جلوه های گوناگون آن بود، تا در سایه بذل خون و نثار جان، دین بر پا شود و سیره پیامبر اسلام (ص) سرمشق عملی مسلمانان گردد و عزت دین خدا به جامعه باز گردد.

تلاش ائمه معصومین و پیروانشان در یادآوری و زنده نگاه داشتن اصل حادثه عاشورا و ارزشهای آن و مقابله با سیاست دشمن در کتمان واقعه و مسخ جریان و به فراموشی سپردن خونهاى مطهر عاشورایی، برنامه دیگری در

راستای احیاگری است.

در بسیاری از نهضت‌های دینی پس از گذشت مدتی از دوران آغازین آن و تکیه زدن افرادی به ناروا بر مسند قدرت و ریاست، هدف‌های نخستین و ارزش‌های متعالی نهضت کمرنگ می‌شود، یا فراموش می‌گردد. آنچه از دین نیست و بدعتها وارد دین می‌شود و آنچه از پایه‌های اصلی و اولیه انقلاب دینی و مکتبی است، از یاد می‌رود و رویه‌هایی مغایر با سنت‌های نخستین رایج می‌شود و قانون و حکم الهی نقض می‌شود.

مردم نیز به تدریج، به این انحراف‌ها و بدعتها خو می‌گیرند و عکس‌العمل‌چندانی از خود نشان نمی‌دهند. گاهی از شعائر و برنامه‌ها و سنت‌ها، اسکلتهای بی‌روح و تشریفاتی‌ظاهری بر جای می‌ماند که چندان اثر گذار هم نیست. در چنین موقعیتهایی، دلسوزان آن نهضت و یا وارثان مکتب و دین، برای احیای مجدد پیام‌ها و محتواها و دعوت‌ها و هدف‌های آغازین، دست به کار می‌شوند، تا جامعه خفته را بیدار کنند و به اصول مکتب و بایدهای دین توجه دهند. این کار، گاهی جز با فدا شدن و بذل مال و جان امکان‌پذیر نیست.

نهضت کربلا هم یک حرکت احیاگرانه نسبت به اساس دین و احکام الله بود. در مطالعه سخنان امام حسین (ع)، تکیه فراوانی روی احیای دین و اجرای حدود الهی و احیای سنت و مبارزه با بدعت و فساد و دعوت به حکم خدا و قرآن دیده می‌شود.

در قیام کربلا هدف آن است که با مجاهدات عاشوراییان، با مرگ بدعتها و جاهلیت‌ها دین اسلام عزت خویش را باز یابد.

امام حسین (ع) در نامه ای خطاب به مردم بصره می‌فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»

من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می‌خوانم. سنت مرده و بدعت زنده شده است. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشاد، هدایت می‌کنم.

در جای دیگر از انگیزه نامه نگاری و دعوت کوفیان، این گونه یاد می‌کند:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أُقَدِّمَ عَلَيْهِمْ، لِمَا أَرْجُو مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَانَةِ الْبِدْعِ»

کوفیان به من نامه نوشته و از من خواسته‌اند که نزد آنان روم، چرا که امیدوارم نشانه‌های حق زنده گردد و بدعتها بمیرد.

در مسیر راه، وقتی به فرزدق بر می‌خورد، اوضاع را چنین ترسیم می‌کند:

«ای فرزدق! این جماعت، اطاعت خدا را وا گذاشته، پیرو شیطان شده‌اند، در زمین به فساد می‌پردازند، حدود

الهی را تعطیل کرده، به می‌گساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آن خویش ساخته‌اند. من سزاوارترم که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او، تا آنکه «کلمه الله» برتر باشد».

فرستاده امام، مسلم بن عقیل هم در پاسخ به ابن زیاد که او را به شورشگری و تفرقه افکنی متهم ساخت چنین گفت:

«چنان نیست که می‌گویید! مردم این شهر بر این باورند که پدرت نیک مردانشان را کشته و خونهایشان را ریخته

و همچون شاهان ایران و روم رفتار کرده است. ما آمَدیم تا به عدالت دعوت کنیم و به کتاب خدا فرا خوانیم».

این تهمت و دفع آن، در مورد خود امام حسین (ع) هم گفته شده است. عمرو بن سعید، حاکم مکه پس از

بیرون آمدن امام حسین (ع) از مکه و عزیمت به سوی کوفه، نامه ای به او نوشت و از او خواست که از این

مسیر بر گردد و تفرقه افکنی نکند که هلاک شود. حضرت در پاسخ او، حرکت خود را خداجویانه و اصلاح گرانه خواند:

«کسی که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، هرگز دشمنی و مخالفتی با خدا و رسول نکرده است.»

زیرا در دوره سلطه امویان بر مقدرات مسلمین، آنچه در آستانه نابودی قرار داشت دین خدا بود، خاندان پیامبر نیز مدافعان و حامیان راستین دین خدا بودند.

حمایت از دین و فداکاری در راه آن، جلوه دیگری از احیاء دین است و اگر آن جهاد و شهادتها نبود، اساس دین باقی نمی ماند. اگر صدای اذان و آوای تکبیری پا بر جاست، نتیجه آن فداکاری هاست. در شعری که از زبان امام حسین (ع) مطرح می شود نیز، بقا و قوام دین را در سایه شهادت و عاشورای آن حضرت می توان دید:

لَوْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُذِينِي

شناخت اینکه در چه شرایطی دین در معرض زوال و نابودی یا آسیب دیدن است، و باید به دفاع از دین و نصرت حق پرداخت، اهمیت خاصی دارد. امام حسین (ع) و شهدای کربلا را از این جهت «انصار دین الله» می دانیم و در زیارتهايشان اینگونه از آنان یاد می کنیم:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الدَّابُّونَ عَنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ»

سلام بر شما، ای مدافعان از توحید خدا.

در زیارت دیگری می خوانیم:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ... وَ أَنْصَارَ الْإِسْلَامِ»

و در جای دیگر می گوئیم:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ نَبِيِّهِ...»

حیات بخشیدن به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر، بعد دیگری از احیاء دین قیام عاشوراست. هم در سخنان امام حسین (ع) مطرح است، هم در زیارتنامه آن حضرت و شهیدان دیگر، تعبیری چون اقامه نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر، اطاعت خدا، جهاد فی سبیل الله، دعوت به سبیل الله، نصرت فرزند پیامبر. ایمان به خدا و... دیده می شود.

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ الْمَعْرُوفَ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ

جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»

مشابه این جمله، در زیارت حضرت مسلم بن عقیل، زیارت وارث، زیارت عاشورا، و زیارت نامه های دیگر هم آمده است. تکریم و تعظیم شعائر الهی، مایه حیات دین است. آنچه در سایه قیام حسینی به دست آمد، تفکیک صف مؤمنان، نمازگزاران و تلاوت کنندگان حقیقی قرآن از آنانی بود که با پرداختن به شکل ظاهری این برنامه ها، باطن و حقیقت دین را زیر پا گذاشته بودند. نماز راستین آن است که پیوندی عاشقانه میان بنده و خدا ایجاد کند و نمازگزار را در «صراط دین» قرار دهد.

در مجموعه خلافت اموی و از جمله در سپاه کوفه هم گرچه به ظاهر نماز و تلاوت قرآن و رفتن به حج و امثال اینها بود، ولی فساد و گناه و عیاشی و کشتن مسلمانان پاک هم بود! این نشان می داد که نماز و حج و عبادت و تلاوتشان فاقد روح و حقیقت است. حسین بن علی (ع) بود که به این شعائر و سنن دینی روح و حیات بخشید و حق آنها را ادا کرد.

اینکه در زیارت آن حضرت می خوانیم (تَلَوْتُ الْكِتَابَ حَقَّ تَلَاوَتِهِ) یعنی آنکه دیگران هم تلاوت قرآن می کردند، ولی از حقیقت قرآن فاصله داشتند. تلاوت واقعی قرآن، تلاش برای احیای تعالیم آن در متن جامعه است، یعنی همان دستاورد نهضت عاشورا، دستاوردی که در سایه آن باطلهای آراسته و فریبهای رنگ آمیزی شده به دین هم رنگ باخت. امام خمینی (ره) می فرماید:

سید الشهداء چون دید اینها دارند مکتب اسلام را آلوده می کنند، با اسم خلافت اسلام، خلافتی می کنند و ظلم می کنند و این منعکس می شود در دنیا که خلیفه رسول الله است که دارد این کارها را می کند، حضرت سیدالشهداء (ع) تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را. همچنین می فرماید:

شهادت حضرت سیدالشهداء مکتب را زنده کرد. خودش شهید، مکتب اسلام زنده شد و رژیم طاغوتی معاویه و پسرش را دفن کرد.

و در اینکه نهضت کربلا احیاگر دین بود، می فرماید:

سیدالشهداء به داد اسلام رسید، سیدالشهداء اسلام را نجات داد.

2 - براندازی حاکمیت طاغوت

در تمام عرصه ها و مبارزه پیگیر و عمیق با حکومت های طاغوتی، نهی از منکر و نفی طاغوت از پیامهای اصلی اصلاحگرانه نهضت عاشورا بود و اساس این نهضت را تشکیل می داد، مبارزه ای که با بیعت نکردن با طاغوت شروع شد و با نهضت و انقلاب خونین و شهادت برای واژگونی کاخ استبداد طاغوت و برقراری عدل الهی پایان یافت. در این راستا امام حسین (ع) ضمن نامه ای که برای مردم کوفه فرستاد، چنین نوشت:

فَلِعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَاطِسُ نَفْسِهِ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ

سوگند به جانم! قطعاً امام و پیشوای مردم کسی است که بر اساس قرآن، حکومت و داوری کند، عدالت پرور و دادگستر باشد و از آیین حق پیروی نماید و در راه خدا خویشتن دار باشد.

امام (ع) با این پیام بر رهبری طاغوتهایی که بر خلاف قرآن و عدالت و بر خلاف دین حق رفتار می کنند و اسیر هوسهای نفسانی خود هستند، قلم قرمز کشید و به جهانیان اعلام کرد که چنین افرادی را امام و رهبر خود قرار ندهند؛ شاخصهای امام حق و امام باطل را بشناسند و با روشن بینی و آگاهی برای انتخاب امام راستین حرکت کنند.

یکی از علل قیام سیدالشهداء (ع)، فساد دودمان بنی امیه و به فرموده پیامبر «شجره ملعونه» بود که حکومت اسلامی را در دست گرفته، کینه های دیرین خود را بر ضد اسلام و پیامبر، اعمال می کردند. فساد گسترده امویان را جز با قیام نمی شد از میان برداشت. این فسادها را می توان چنین برشمرد:

1 - اسلام زدایی و تحریف معارف دین و بدعت گذاری؛

2 - ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم؛

3 - غارت بیت المال و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی؛

4 - فساد اخلاق و ترویج شراب و شهوت و قمار؛

5 - احیاء تعصبات قومی و ارزشهای دوران جاهلی؛

6 - به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد، تنها به دلیل اموی بودن؛

7 - حيله گری و تزوير و تبليغات دروغين؛

8 - کينه و عداوت با آل علي؛

9 - محروم کردن شيعيان از مناصب سياسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی؛

10 - کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان؛

11 - دستگیری، حبس و کشتن چهره های درخشان و انقلابی و آگاه مسلمان به جرم هواداری از اهل بيت؛

امام حسين (ع) در سخنان متعددی اين فسادهای بنی اميه را مطرح فرموده است. از جمله نطقی در منزلی در مسیر کربلا ايراد کرد و روی اطاعت از شيطان، ترک اطاعت خدا، فساد آشکار، تعطيل حدود الهی، حلال کردن حرام های خدا و تحریم حلال الهی و بیت المال را ملک خود دانستن تأکید نمود:

«... أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ...»

و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ...»

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم / باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟

محمد غزالی مصری برخی از مفاسد نظام حکومتی را در عهد بنی امیه به این شرح بیان می دارد:

1 - خلافت از مسیر خود خارج شد، و به صورت حکومت فردی و پادشاهی در آمد.

2 - این احساس که جامعه و امت مصدر قدرت و سلطه حاکم است و امراء و زمام داران نایب مردم و خادم جامعه هستند ضعیف شد، و حکام، صاحب سیادت مطلقه؛ و ریاست بی قید و شرط شدند و مردم و جامعه را اتباع خود قرار دادند. حاکم فرمان فرمای مطلق، و مردم تابع اشاره او بودند.

3 - مردمانی مرده ضمیر و جوانانی کم عقل و بی بهره از معارف اسلامی و گستاخ در معصیت، مقام خلافت را اشغال کردند.

4 - مصارف خوشگذرانی های خلفا و بستگان و ستایش گویانشان از بیت المال برداشت می شد، و در آمدهای بیت المال در رفع حوائج فقرا و مصالح امت صرف نمی گردید.

5 - عصبیت جاهلیت، و مفاخر قبیله ای، فامیلی و نژادی که اسلام به شدت با آن مبارزه دارد تجدید شد و برادری و وحدت اسلامی به تفرقه و تشتت مبدل گردید. عرب به قبائل متعدد تقسیم گردید و میان عرب و سایر مللی که قبلاً اسلام اختیار کرده بودند، کینه وجدائی واقع شد. حکومت مستبد بنی امیه این اختلافات را به مصلحت خود می دانست و به آتش این منازعات دامن می زد. و از این قبیله بر ضد آن قبیله انتصار می جست.

این برنامه ها و افکار ویران کننده اجتماع مسلمین بود؛ اجتماعی که تمام وجوه تمایز را پشت سر گذاشته، و به یک قدرجامع اسلام و ایمان به خدا و حکومت اسلامی دل بسته بود.

6 - اخلاق حسنه، تقوا و فضیلت، از ارزش و اعتبار افتاد، زیرا ریاست و پیشوائی مردم به دست افرادی بی شرف، و پست، و بی حیا افتاد، و معلوم است که وقتی زمامداران از شرف و حیا بی بهره باشند، و به عفت و پارسائی اهمیت ندهند، این صفات از بین می رود.

وقتی صحابه پارسا و با سابقه را بر منابر لعن کنند و شاعر مسیحی یزید را مدح و انصار را هجو کند، البته فضیلت

و تقوا از اعتبار می افتد.

7 - حقوق و آزادیهای افراد پایمال شده و کارمندان سازمانهای دولتی بنی امیه، از هیچ گونه تجاوز به حقوق مردم باک نداشتند، می کشتند و به زندان می انداختند. تنها عدد کسانی که حجاج در غیر جنگها کشت به صد و بیست هزار نفر رسید!

در پایان می گوید: واقع این است که حرکت و تکانی که اسلام از ناحیه فتنه های بنی امیه دید، به طوری شدید بود که به هر دعوت دین دیگر این گونه صدمه رسیده بود، از میان می رفت و ارکان آن ویران می گشت. همچنین خطر ارتجاع از تمام مخاطراتی که در آن روز جامعه مسلمانان را تهدید می کرد مهمتر و شکننده تر بود. عفریت ارتجاع و بازگشت به عصر شرک و بت پرستی و جاهلیت، اندک اندک قیافه منحوس و مهیب خود را نشان می داد.

زور سر نیزه بنی امیه مجری نقشه های وسیع آنها در سست کردن مبانی دینی جامعه و الغای نظام اسلامی و تحقیر شعائر دینی بود. عالم اسلام مخصوصاً مراکز حساس و موطن رجال بزرگ، و با شخصیت مثل مکه، مدینه، کوفه و بصره در سکوت مرگبار و خفقان شدید فرو رفته بود. شدت ستمگری فرماندارانی مانند زیاد، سمره و مغیره و بی باکی آنها از قتل نفوس محترمه و جرح، ضرب، مثله کردن، پرونده سازی و هتک اعراض مسلمانان جامعه را مرعوب و مأیوس ساخته بود.

بنی امیه دست به کار برگرداندن مردم از راه اسلام و مخالفت با نصوص کتاب و سنت و سیره رسول اعظم (ص) شدند و اساس حمله های آنها بر ضد اسلام، صحابه، انصار و اهل بیت بود. بنی امیه تصمیم داشتند که روحانیت اسلامی و طبقات دین دار و ملتزم به آداب و شعائر دین را که مورد احترام مردم بودند از میان بردارند. علاوه بر کشتن پسر پیغمبر (ص)، قتل عام مدینه و ویران ساختن و سوزاندن کعبه معظمه و تظاهر به گناه و تعطیل حدود، دو مرکز بزرگ اسلام، یعنی مکه معظمه و مدینه طیبه را مجمع خنیاگران، نوازندگان، مخنثان، شعراء عشق باز و اراذل و اوباش قرار دادند تا عظمت و اعتبار این دو شهر مقدس کم شود و وضع این دو شهر مردم شهرهای دیگر را به معاصی و فحشاء گستاخ سازد.

بنی امیه علاوه بر آنکه شمشیر در اهل بیت گذاشتند، خواستند کاری کنند که کسی فکر مراجعه به آنها و زمامداری آنها را نکند، در نظر داشتند که زمین را از آل محمد (ص) خالی سازند. آنان کمر به دشمنی انصار پیغمبر و یاوران امامان معصوم (ع)، بستند و آنان را از حقوق اسلامی خویش محروم ساختند.

تعطیل حدود، و دفع شهود از عصر عثمان شروع شد، و اگر علی (ع) یگانه کسی که به شدت مطالبه اجراء حدود را می نمود نبود، در همان زمان عثمان حدود تعطیل و فاتحه احکام خوانده شده بود.

امام حسین (ع) در زمان خویش، باباطلی صریح و آشکار، همچون «حکومت یزید» روبرو بود و تکلیف او مبارزه با این حکومت فاسد و عملکردهای متکی به باطل در جامعه بود.

سیدالشهداء (ع) یکی از زمینه های قیام خویش را این فرموده که: آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی کنند؟ پس باید به استقبال شهادت رفت...

«بدعت»، مصداق دیگری از باطل است، یعنی آنچه از دین نیست. به نام دین رواج دادن و به آن عمل کردن. حکومت امویان در خط زدودن سنت و احیای بدعت بودند و امام، برای مبارزه با این باطل، قدم در راه جهاد و شهادت گذاشت: «فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ»

اساس نزاع اهل بیت پیامبر و خاندان اموی، تقابل حق و باطل و ایمان و کفر بود، نه خصومت شخصی و

خانوادگی. حضرت ابا عبدالله در این باره فرموده است:

«نَحْنُ وَ بَنُو أُمِّيهِ إِخْتَصَمْنَا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ»

ما و بنی امیه بر محور «خدا» با هم نزاع کردیم. ما گفتیم: خدا راست گفته است، آنان گفتند خدا دروغ گفته است.

تلاش برای بازگرداندن خلافت اسلامی و حاکمیت مسلمین به مجرای حق واصل خود، و از بین بردن سلطه جائرانۀ باطل، صفحه دیگری از این مبارزات باطل ستیزانه و نهی از منکر است:

«وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أُولَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ»

ما خاندان، برای سرپرستی این امر (و حکومت) بر شما، سزاوارتر از این مدعیانی هستیم که به ناحق، ادعای خلافت دارند و در میان شما به ستم و تجاوز رفتار می کنند.

و در نطق مهمی امام حسین در منزل بین راه کربلا فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ...»

و کلام حضرت رسول را بازگو کردند که تکلیف مقابله با سلطه های جائر و پیمان شکنان پیمان های الهی و مخالفان سنت پیامبر را بیان می کند، و آن را بر حکومت یزید تطبیق کردند که پیرو شیطان و مخالف خدا شده اند و دست به فساد و ستم آورده اند. ایشان با این بیان خود، تکلیف «باطل ستیزی» را به صورت کلی و همیشگی روشن ساخت. از این رو در پاسخ مروان بن حکم فرمود:

عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَتْ الْأُمَةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ

اگر شخصی مانند یزید فرمانروای مسلمانان باشد، باید فاتحه اسلام را خواند.

الهام انقلابیون مسلمان ایران از عاشورا، دستمایه مبارزات آنان با رژیم طاغوت شد، زیرا قیام امام حسین (ع) نه تنها حکومت یزید را سرنگون کرد، بلکه خاندان بنی امیه و حکومت های جائر را منفورترین افراد و حکومت ها نزد مسلمانان، بویژه شیعیان ساخت و در سال های جنگ نیز، رزمندگان حق طلب، به خاطر مبارزه با باطل قدم در میدان های جهاد و شهادت گذاشتند هر چند که میدان مبارزه با باطل، بسیار گسترده تر از عملیات نظامی است، وقتی بروز باطل در صحنه های سیاسی، فرهنگی، اعتقادی، مطبوعات، روابط سیاسی و... باشد، آنجا هم باید با باطل مبارزه کرد، تا حق، روشن و حاکم گردد. از همین رو مردم مسلمان و انقلابی ما در صحنه های مختلف با مستکبران مبارزه می کنند.

3 - مبارزه با اندیشه های انحرافی

جامعه اسلامی در سالی که قیام کربلا در آن رخ داد، نسبت به آخرین سال حیات پیامبر تغییرات فراوانی یافته بود. درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه های آن در دید بسیاری از محققین از همان سال های اولیه بعد از رحلت پیامبر به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه هایی بود که اهل سیاست می توانستند به راحتی از آنها در تحمیق مردم و نیز توجیه استبداد و زورگویی خود استفاده کنند. بنی امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی امیه هیچ اصالتی برای اسلام قائل نبودند و از آن تنها به عنوان وسیله و پوششی برای توجیه و پذیرش حاکمیت خود سود می جستند.

در دیدگاه امام حسین (ع)، بنی امیه ستمگرانی بودند، که «طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال تجاوز کرده اند». آنها همچنین بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره گیری می کردند و امام به خود واجب می دید که با این اندیشه های انحرافی مبارزه کند. در اینجا نمونه هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه باشواهد تاریخی، بیان می کنیم.

اطاعت، جماعت، بیعت:

سه مفهوم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می بردند. می توان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت را تشکیل می داد و نیز دوام آن را تضمین می کرد. این سه واژه، اصول درستی هستند که به هر روی در شمار مفاهیم دینی - سیاسی، اسلامی بوده از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماع رعایت آنها لازم است. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است، سؤال مهم این است که تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائز نیز باید اطاعت کرد؟

حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین می برد و زمینه ایجاد تزلزل را در جامعه اسلامی فراهم می کند. ولی سؤال مهم این است که آیا باید در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق نیز در هر شرایطی سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که مخل «جماعت» و سبب «تفرقه» است می توان محکوم کرد؟

نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه ای مثل یزید هم اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد و جماعت به هم خورد، آن را هم باید در قالب نقض عهد مطرح ساخت و از حرمت آن سخن گفت یا اساساً باید این موارد را استثناء کنیم؟

خلفای بنی امیه و بعدها بنی عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می کردند. هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت می گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود، چرا که به هر حال برادرش، محمد فرزند ابوبکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت: من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته ام، آیا تو اجازه می دهی که «أَنْ يَخْلَعَ النَّاسُ عُھُودَهُمْ» مردم را از تعهدی که بسته اند رها کنم؟ عایشه گفت: «إِنِّي لَا أَرَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ عَلَيَّ بِالرِّفْقِ وَ التَّأْنِي»، من چنین چیزی را روا نمی دانم، اما شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید.

این نمونه نشان می دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه راضی به خلافت معاویه و یزید گردید. حال به نمونه ای دیگری از این موضوع بنگرید: ابی اسحاق می گوید: شمر بن ذی الجوشن ابتدا با ما نماز می خواند، پس از نماز دستهای خود را بلند می کرد و می گفت: خدایا تو می دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم: چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر معاونت کرده ای؟ شمر گفت: «ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می کردیم، از الاغهای آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت تنها در کارهای درست و معروف است.

ابن زیاد هم، پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: «یا شاق! خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ وَ شَقَقْتَ عَصَا

المُسْلِمِينَ» ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. مسلم که تسلیم چنین انحرافی نبود، به حق پاسخ داد که معاویه خلافت را به اجماع امت به دست نیاورده، بلکه با حيله گری علیه وصی پیامبر، بر آن غلبه یافته و خلافت را غصب کرده است.

نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکه، در زمان خروج امام حسین (ع) از مکه خارج می شد، گفتند: «أَلَا تَتَّقِ اللَّهَ تَخْرُجُ عَنِ الْجَمَاعَةِ وَ تَفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَمِ». آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امت ایجاد می کنی؟

عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن زیاد، با افتخار می گفت: ما از طاعت امام سرپیچی نکردیم و از جماعت کناره نگرفتیم و به سپاه ابن زیاد نیز نصیحت می کرد: «الزُّمُوا طَاعَتَكُمْ وَ جَمَاعَتَكُمْ وَ لَا تَرْتَابُوا فِي قَتْلِ مَنْ مَرَّقَ عَنِ الدِّينِ وَ خَالَفَ الْإِمَامَ» طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید!

افرادی چون عبدالله بن عمر، که از فقهای اهل سنت و محدثین به حساب می آمد، فکر می کرد که اگر مردم حتی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز باید بپذیرد و به معاویه نیز قول داد: فَإِذَا اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِبْنِكَ يَزِيدَ لَمْ أَخَالَفْ؛ زمانی که همه مردم با فرزند تو یزید بیعت کردند، من با او مخالفت نخواهم کرد. او به امام هم می گفت: جماعت مسلمین را متفرق نکن. افرادی چون عمره، دختر عبدالرحمان بن عوف، نیز به امام حسین نوشتند که حرمت «طاعت» را رعایت کرده جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمار. اعتقاد به جبر

یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره برداری بوده است. اما در صدر اسلام، معاویه مُجَدِّد آن بوده و طبق گفته ابو هلال عسکری، معاویه بانی آن بوده است. قاضی عبدالجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه گذار «مجبیره» است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است.

معاویه در مورد بیعت یزید می گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ فَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ».

مسأله یزید قضایی از قضاهای الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد:

عبدالله بن زیاد نیز به امام سجاد گفت: «أَوَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيًّا؟» آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: «كَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ، أَكْبَرُ مِنِّي قَتَلَهُ النَّاسُ» برادر بزرگتری داشتم که مردم او را کشتند. وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین را کشت؟ گفت: این کار از جانب خدا! مقدر شده بود.

کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می کرد که حکومت به بنی هاشم نخواهد رسید. (گرچه بعدها، هم عباسیان و هم علویان به حکومت رسیدند). همین امر را از قول عبدالله بن عمر نیز نقل کرده اند که گفته بود: «فَإِذَا رَأَيْتَ الْهَاشِمِيَّ قَدْ مَلَكَ الزَّمَانَ فَقَدْ هَلَكَ الزَّمَانُ»: هنگامی که دیدی فرد هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار به سر آمده است. نتیجه این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچگاه حرکت امام حسین (ع) برای اهل سنت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشد و تنها آن را یک «شورش» غیر قانونی شناختند. امام حسین (ع) به عنوان مصداقی از عمل به تکلیف الهی مبنی بر مبارزه با بدعت ها در دین و مبارزه با اندیشه های انحرافی، به دفاع از حریم دین پرداخت. و در نامه ای که به بزرگان بصره نوشت:

«أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ»

شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم. همانا سنت مرده و بدعت زنده شده است. حسین بن علی (ع) برای نشان دادن اینکه دین حاکم، اسلام پیامبر نیست، جز با کلامی از جان و خطی از خون نمی توانست کاری کند. شهادت مظلومانه اش برای نجات دین از این انحرافها بود. در سخن زیبایی از حضرت امام خمینی «قدس سره» می خوانیم:

ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته، تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی برسیم و امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانی های آن گردم...»

علامه مجلسی (ره) نتیجه قیام اصلاحی امام حسین (ع) را چنین بیان می فرماید:

اگر خوب تأمل کنی، در خواهی یافت که حسین (ع) خود را فدای دین جدش کرد و ارکان حکومت اموی متزلزل نشد مگر پس از عاشورا، و کفر و گمراهی مردم ظاهر نشد، مرگ بعد از شهادت او. طبیعی است اگر حسین (ع) کوتاه می آمد و قیام نمی کرد، نتیجه ای جز تقویت حکومت امویان نداشت و حق و باطل بر مردم مشتبّه می شد و پس از چندی دین نابود و آثار هدایت مندرس می شد.

موقعیت و زمان قیام اصلاحی

امام حسین (ع) در زمان معاویه دست به قیام نزد با اینکه این مسائل در آن زمان نیز وجود داشت. به نظر برخی، در آن زمان موضوع صلح امام حسن (ع) مطرح بود. و امام نمی خواست بر خلاف عهد بردارش رفتار کند. اما چنین توجیهی ملاک صحیح و درستی ندارد؛ چون معاویه خودش آن پیمان و صلحنامه را نقض کرده بود. و قرآن کریم آن عهد و پیمانی را محترم می شمارد که طرف مقابل محترم بشمارد. در حقیقت امام حسین (ع) به دلایل زیر قیام خود را در زمان معاویه شروع نکرد:

1 - امام (ع) فرصت بهتر و بیشتری را انتظار می کشید، و چنین تاکتیکی از نظر اسلام جایز شمرده شده است. و مسلماً فرصت بعد از مرگ معاویه از زمان معاویه بهتر بود، چون جامعه در زمان معاویه برای قیام آماده نبود. همین علت بود که امام حسن (ع) را وادار به صلح کرد.

2 - امام حسین (ع) در زمان معاویه هم ساکت نبود؛ بلکه دائماً به حکومت وی اعتراض می کرد. از جمله نامه ای است که برای معاویه نوشت و در نامه ای از سران و بزرگان شهرهای دور و نزدیک درخواست کرد که در منی جمع شوند و در آنجا حضرت وضع نابسامان آن روز را به مردم گوشزد کرد.

3 - سیاستی که یزید پیش گرفته بود با سیاست پدرش معاویه بسیار متفاوت بود و امام حسین (ع) در زمان یزید بسیار بیشتر از زمان معاویه برای اسلام احساس خطر می کرد از این رو در پاسخ محمد بن حنفیه می فرماید:

يَا أَخِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ.

برادرم، اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاهی نباشد، بازهم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد! و در پاسخ مروان بن حکم فرمود:

عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَئِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ.

اگر شخصی مانند یزید فرمانروای مسلمانان باشد، باید فاتحه اسلام را خواند.

و سخنانی از این قبیل که حاکی از ضرورت قیام در زمان یزید بود.

4 - نفوذی که معاویه در جامعه آن روز پیدا کرده بود، فرزندش یزید نداشت. معاویه از نظر سیاسی اجتماعی

موقعیت خاصی در جامعه شام داشت: مدتی استاندار شام از سوی خلفای پیشین بود. علاوه بر این القابی را که برای معاویه ساخته بودند، آن چنان در فکر و اندیشه مسلمانان رسوخ کرده بود که آن القاب را برای معاویه واقعی می پنداشتند، و به خاطر آن القاب به او احترام می گذاشتند. مثلاً معاویه برادر «ام حبیبیه»، همسر پیامبر اکرم، بود و به همین دلیل به «خال المؤمنین» معروف شده بود. همچنین او را به عنوان «کاتب وحی» می شناختند. لذا امام حسین (ع) زمینه قیام را در زمان معاویه مناسب نمی دید.

5 - امام حسین (ع) در نامه خود به مردم بصره دلیل و فلسفه عدم قیام خود را در زمان معاویه چنین بیان می کند:

كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَائَهُ وَ أَوْصِيَائَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا
الْفِرْقَةَ وَ أَحَبَبْنَا الْعَافِيَةَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ.